

مربوط * مزیت وزینت و کمال زمین در اینست که از فیض ابر بهاری
 سبز و خرم گردد * نبات انبات شود گل و ریاحین بروید در ختان بارور
 پر از ثمر گردد و میوه تازه و تر بگردد * گلشن تشکیل گردد چمن
 تزیین یابد کشت زار و کوهسار حله خضرا پوشد * باغ و راغ و مدن
 ۵ و قری زینت یابد * این سعادت عالم جمادات است اما نهایت علویت و کمال
 عالم نبات در اینست که درختی در کنار جویباری از آب شیرین قد
 بفرازد * نسیم خوشی بر او وزد و حرارت آفتاب بتابد و باغبان تربیت
 او پر دازد و روز بروز نشو و نما نماید و ثمر بگردد * و سعادت حقیقی آن
 در اینست که بعالم حیوان و عالم انسان ترقی کند و بدل ما یتحلل
 ۱۰ در جسم حیوان و انسان گردد * و علویت عالم حیوان در اینست که
 اعضا و جوارح و قوای آن مکمل و ما یحتاج حاضر و مهیا گردد * و این
 نهایت عزت و شرف و علویت آنهاست * مثلاً نهایت سعادت حیوان
 در اینست چمنی سبز و خرم و آب جاری در نهایت حلاوت و جنگلی
 در غایت طراوت اگر چنین چیزی مهیا شود دیگر ما فوق آن سعادت
 ۱۵ بجهت حیوان متصور نه * مثلاً مرغی در جنگل سبز و خرمی در محل
 پر لطافت بلندی بر درخت تنومندی بر فراز شاخ بلندی آشیانه
 سازد و آنچه خواهد از دانه و آب حاضر و مهیا باشد * این از برای
 پرنده سعادت کلیه است * ولی سعادت حقیقی اینست که از عالم حیوان
 بعالم انسان انتقال نماید مثل حیوانات ذریه که بواسطه هوا و آب
 ۲۰ در جوف انسان حلول نماید و تحلیل گردد و بدل ما یتحلل در جسم
 انسان گردد این نهایت عزت و سعادت اوست دیگر ما فوق آن عزتی
 برای او تصور نشود * پس واضح و معلوم شد که این نعمت و راحت
 و ثروت جسمانیه سعادت تامه جاد و نبات و حیوان است و هیچ ثروت
 و غنائی و راحت و آسایشی در عالم جسمانی مثل غنای این طیور نیست
 ۲۵ بجهت اینکه این صحرا و کوهسار فضای آشیانه او و جمیع دانهها و خرمها

ثروت و قوت او و جمیع اراضی و قری و چمن و مرغی و جنگل و صحرا
 ملك او * حال این مرغ غنی تراست یا اغنیاء انسان * زیرا آنچه دانه
 چیند و بچشد ثروتش تناقص حاصل نماید * پس معلوم شد که عزت
 و علویت انسان مجرد بلذائذ جسمانیه و نعم دنیویه نه بلکه این سعادت
 * جسمانیه فرع است * و اما اصل علویت انسانیه خصائل و فضائلی است
 که زینت حقیقت انسانست و آن سنوحات رحمانیه و فیوضات سمائیه
 واحساسات وجدانیه و محبت الهیه و معرفت ربانیه و معارف عمومیه
 و ادراکات عقلیه و اکتشافات فنیه است * عدل و انصاف است صدق
 و اللطاف است شہامت ذاتیه است مروّت فطریه است حیانت حقوق
 ۱۰ است محافظه عهد و میثاق است راستی در جمیع امور است و حقیقت
 پرستی در جمیع شؤون * جانشانی بجهت خیر عموم است و مهربانی
 و رأفت با جمیع طوائف انسانی و اتباع تعالیم الهیست و خدمت ملکوت
 رحمانی * هدایت خلق و تربیت ملل و امم است * این است سعادت عالم
 انسانی اینست علویت بشر در عالم امکانی اینست حیات ابدی

۱۵ و عزت آسمانی * و این مواهب در حقیقت انسان جز بقوه

ملکوتی الهی و تعالیم آسمانی جلوه نماید * زیرا

قوتی خواهد ما وراء الطبیعه و در عالم

طبیعت نمونه از این کمالات ممکن ولی بی

ثبات و بی بقا مثل شمع آفتاب بر

دیوار * خداوند مهربان چنین تاج

و حاجی بر سر انسان نهاده

پس باید بکوشیم تا گوهر

آبدارش بر جهان

بدر خشد

انتهی

فتیلا فی بعضی مسائل
متعلق بمسائل مذهب عیسوی

گفتگو بر سر ناہار

۱۶

* یو * در بیان آنکہ معقولات فقط

* بواسطہ اظہار در قیص محسوس باید بیان شود *

- ۵ يك مسأله ایست که خیلی مدار است از برای ادراک مسائل دیگر که ذکر نموده و خواهیم کرد تا بجزوہ مسائل بی برید * و آن اینست که
- ۵ معلومات انسانی منقسم بدو قسم است * قسمی معلومات محسوسه است یعنی شیئی که چشم و یا گوش و یا شامه و یا ذائقه و یا لامسه ادراک نماید آنرا محسوس نامند * مثلا این آفتاب محسوس است زیرا دیدہ میشود این را محسوس گویند * و همچنین اصوات محسوس است زیرا گوش میشود و روایح محسوس است زیرا مشمومت * شامه احساس آن
- ۱۰ میکند و طعوم محسوس است زیرا ذائقه ادراک حلاوت و حموضت و ملاحظت آنرا مینماید و حرارت و برودت محسوس است زیرا لامسه ادراک آنرا مینماید اینها را حقائق محسوسه گویند * اما قسم دیگر از معلومات انسانی معقولاتست یعنی حقائق معقوله است که صورت خارجیہ ندارد و مکان ندارد و غیر محسوسه است * مثلاً قوہ
- ۱۵ عقل محسوس نیست و صفات انسانیہ بہاها محسوس نیست بلکه حقائق معقوله است * و همچنین حب نیز حقیقت معقوله است محسوسه نیست زیرا این حقایق را گوش نشنود چشم نبیند شامه استشمام نکند
- ۱۸ ذائقه نجشہ لامسه ادراک نماید حتی مادہ اثیریه کہ قوايشرا در حرکت

طبیعیه حرارت و نور [و] کهر با و مغناطیس گویند آن نیز حقیقت معقوله است نه محسوسه * و همچنین نفس طبیعت نیز حقیقت معقوله است نه محسوسه * و همچنین روح انسانی حقیقت معقوله است نه محسوسه * و چون خواهی که این حقائق معقوله را بیان نمائی مجبور بر آنی که در قالب محسوس افراغ نمائی و بیان کنی زیرا در خارج جز محسوس نیست * پس چون بیان حقیقت روح و شئون و مراتب خواهی مجبور بر آنی که بصورت محسوسات بیان نمائی زیرا در خارج جز محسوس موجود نه * مثلاً حزن و سرور از امور معقوله است و چون آن کیفیت روحانیه را بیان خواهی گوئی دلم تنگ شد یا قلبم گشایش یافت و حال آنکه در روح انسان و قلب نه تنگی حاصل و نه گشایش ۱۰ بلکه کیفیتی است روحانیه و معقوله * چون بیان خواهی مجبوری که بصورت محسوسه بیان کنی * مثلاً میگوئی فلان شخص خیلی ترقی کرد و حال آنکه در مقام و محلش باقی و برقرار * و فلان کس مقامش عالی شد و حال آنکه آن شخص مثل سائر اشخاص بر زمین راه ۱۵ میرود * ولی این علو و ترقی يك کیفیت روحانیت است و حقیقت معقوله است چون بیان خواهی مجبوری بصورت محسوسه بیان کنی چه که در خارج جز محسوس نیست * مثلاً علم را بنور تأویل کنی و جهل را بظلمت * حال ملاحظه نمائید آیا علم نور محسوس است و یا جهل ظلمت محسوسه ابداً چنین نیست فقط کیفیت معقوله است وقتی که در خارج ۲۰ بیان خواهی علم را نور جهل را ظلمت خوانی و گوئی که قلب من تاریك بود بعد روشن شد * حال آن روشنائی علم و آن ظلمت جهل حقیقت معقوله است نه محسوسه * ولیکن چون در خارج بیان خواهیم مجبوریم بصورت محسوسه بیان کنیم * پس معلوم شد که کبوتری که داخل مسیح شد نه این کبوتر محسوسه است بلکه يك ۲۵ کیفیت روحانی بود بجهت تفهیم و تفهیم بصورت محسوسه بیان شد

مثلاً در تورات است خدا در عمودی از نار ظاهر شد * حال مقصد این صورت محسوسه نیست يك حقیقت معقوله است که در صورت محسوسه بیان شده است * حضرت مسیح میفرماید **الآب فی الابن والابن فی الآب** * حال حضرت مسیح در درون خدا بود یا خدا در درون مسیح بود لا والله بلکه این کیفیت معقوله ایست که بصورت محسوسه بیان شده است * آمدیم در بیان عبارت مبارک اینکه میفرماید **یا سلطان انی کنت كأحد من العباد وراقداً علی المهاد مرت علی ناسم السبجان وعلنی علم ما کان لیس هذا من عندی بل من لدن عزیز علیم** * این مقام تجلی است * این محسوس نیست معقول است و این از زمان ماضی و حال و استقبال مبرا و منزله است * این تعبیر و تمثیل است مجاز است نه حقیقت و نه حالتی است که مفهوم انسانست * یعنی خواب بوده بیدار شده بلکه انتقال از حالی بحالی است * مثلاً نوم حال سکونست و بیداری حال حرکت * نوم حالت صمت است بیداری حالت نطق نوم حالت خفاست و بیداری حالت ظهور * مثلاً در فارسی و عربی تعبیر میشود که زمین خواب بود بهار آمد بیدار شد یا زمین مرده بود بهار آمد زنده گشت * این تعبیر تمثیلی است و تشبیه و تاویل در عالم معانی * باری مظاهر مقدسه لم یزل حقایق نورانیه بوده و هستند تغییر و تبدیلی در ذات آنها حاصل نگردد * نهایت آنست که قبل از ظهور چون ساکن و صامت مانند نائمند و بعد از ظهور ناطق و شارق مانند بیدار *

۲۰ IV (یز) **وَلَدَتْ حَضْرَتَ مَسِيحٍ**

سؤال

ولادت حضرت مسیح از روح القدس بچه نحوی بوده است

جواب

۲۴ در این مسأله در میان الهیون و مادیون اختلافست * الهیون

بر آنند که حضرت مسیح از روح القدس بود * مادیون را تصور چنان
 که این کیفیت مستحیل و محتمل و لا بد از پدر است * و در قرآن میفرماید
 « فأرسلنا إليها روحنا فتمثل لها بشراً سوياً » * یعنی روح القدس
 مثل بصورت بشر شد مثل صورتی که در آئینه تمثل نماید و با مریم
 مخاطبه کرد * مادیون بر آنند که لابد از ازدواج است و گویند که جسم
 حی از جسم میت تکون نیابد و بدون تلقیح ذکور و اناث تحقق نمویند
 و بر آنند که از انسان گذشته در حیوان ممکن نیست از حیوان
 گذشته در نبات ممکن نیست * زیرا این زوجیت ذکور و اناث در جمیع
 کائنات حیه و نباتیه موجود حتی بقرآن نیز استدلال بزوجیت اشیاء
 ۱۰ مینمایند « سبحان الذی خلق الأزواج کلها مما تنبت الارض ومن أنفسهم
 و مما لا یعلمون » یعنی انسان و حیوان و نبات جمیع مزدوج است « ومن
 کل شیء خلقنا زوجین » * یعنی کائنات را جمیعاً مزدوج خلق نمودیم
 خلاصه گویند انسان بی پدر تصور نشود * ولیکن الهیون در جواب
 گویند که این قضیه از محالات و محتملات نه اما دیده نشده زیرا فرقت
 ۱۵ میان شیء مستحیل و شیء غیر مرئی * مثلاً در زمان سابق تلفراف
 مخاربه شرق و غرب در آن واحد غیر مرئی بود نه مستحیل فتوغراف
 غیر مرئی بود نه مستحیل فتوغراف غیر مرئی بود نه مستحیل * مادیون
 اصرار در این مطلب دارند * الهیون در جواب گویند آیا این کره
 ارض قدیم است یا حادث * مادیون گویند بموجب فنون و کشفیات
 ۲۰ مکمل ثابت است که حادث است * و در بدایت گوی آتشین بود
 و بتدریج اعتدال حاصل کرد و قشری پیدا نمود * پس فوق قشر نبات
 تکون یافت * بعد حیوان بوجود آمد بعد انسان تحقق جست الهیون
 گویند که از تقریر شما معلوم و واضح گشت که نوع انسان در کره
 ارض حادث است نه قدیم * پس انسان اول یقیناً پدر و مادر نداشته
 ۲۵ زیرا وجود نوع انسان حادث است * آیا تکون انسان بی پدر و مادر

ولو بتدریج مشکل تر است یا آنکه بی پدر شما با وجود اینکه معترف
بر این هستید که انسان اول خواه بتدریج خواه در مدت قلیله بی پدر
و مادر وجود یافت * شبهه نماید که انسانی بی پدر ممکن و جایز و این را
مستحیل نتوان شمرد * و اگر مستحیل بدان بی انصافیت * مثلاً
• اگر گوئی این چراغ بدون فتیله و روغن وقتی روشن شد * پس اگر
بگوئی بدون فتیل مستحیل است بی انصافیت * حضرت مسیح مادر
داشت اما انسان اول با اعتقاد مادیون نه پدر داشت و نه مادر *

۱۸ (ج) سؤالات فضیلت پدری

سؤال

ثمرات و فضیلت بی پدری چیست

۱۰

جواب

شخص بزرگوار خواه بی پدر خواه با پدر یکسانست * بی پدری
اگر فضیلت است آدم اعظم و افضل از کل انبیا و رسل است * زیرا نه
پدر داشت و نه مادر آنچه سبب عزت و بزرگواریست تجلیات و فیوضات
۱۵ کمالات الهی است * آفتاب از ماده و صورت تولد یافته و این دو بمنابته
پدر و مادر است * ولی کمال محض است و ظلمات را نه ماده * و نه صورتی
و نه پدری و نه مادری * ولی نقص صرف * حضرت آدم را ماده حیات
جسدی خاکست * حضرت ابراهیم را ماده جسدی نطفه * یاك البته
نطفه طیبه طاهره به از خاک و جماد و از این گذشته در انجیل یوحنا
۲۰ در باب اول در آیه سیزدهم میفرماید * و اما آن کسانی که او را قبول
کردند آنانرا قدرت داد تا فرزندان خدا گردند یعنی بهر که باسم او ایمان
آورد که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم بودند
بلکه از خداوند تولد یافته اند * از این آیه یوحنا معلوم میشود وجود
۲۴ حواریون نیز متکون از قوه جسمانی نیست بلکه از حقیقت

روحانیه است * شرف و بزرگواری حضرت مسیح بی پدری نیست بلکه
 بکالات و فیوضات و تجلیات الهیه است * اگر بزرگواری حضرت
 مسیح بی پدری بود باید آدم از مسیح اعظمتر باشد زیرا نه پدر داشت
 نه مادر * و در تورات میفرماید « خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین
 بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید آدم نفس زنده شد » * ملاحظه
 کنید که میفرماید که آدم بروح حیات وجود یافت و از این گذشته
 عبارت یوحنا در حق حواریین دلالت بر آن نماید که آنان نیز از پدر
 آسانی هستند * پس معلوم کردید که حقیقت مقدسه * یعنی وجود
 حقیقی هر بزرگواری از حق تحقق یافته است و بنفخه روح القدس
 ۱۰ موجود شده است * مقصد اینست اگر بی پدری اعظم منقبت انسانی
 بود پس آدم بهتر از جمیع است زیرا نه پدر دارد و نه مادر * آیا انسان
 از ماده حی خلق شود بهتر است یا آنکه از خاک * البته از ماده حی
 خلق شود بهتر است * اما حضرت مسیح از روح القدس تولد و تحقق
 یافته بود * خلاصه شرف و منقبت نفوس مقدسه مظاهر الهیه بکالات
 ۱۵ و فیوضات و تجلیات ربانیه است نه بدون آن *

۱۹ (بط) سِوَالِ الزَّعْمِيَّةِ مَسِيحِيَّةِ

در باب سیم آیه سیزدهم از انجیل متی میفرماید « آنگاه عیسی
 از جلیل باردن نزد یحیی آمد تا از او تعمید یابد * اما یحیی
 او را منع نموده گفت من احتیاج دارم که از تو تعمید
 یابم و تو نزد من میآئی عیسی در جواب وی گفت
 ۲۰ الآن بگذار زیرا که ما را همچنین مناسبت است
 تا تمام عدالت را بکمال رسانیم
 پس او را واگذاشت »

سوال

حضرت مسیح را با وجود کمال ذاتی چه احتیاج
بغسل تعمید بود و حکمت این چه بود

جواب

- ۵ اصل تعمید غسل توبه است حضرت یوحنا نفوس را وصایا و نصایح
میفرمود و توبه میداد و بعد تعمید میفرمود * پس واضح است که
این تفسیل رمزیت است که توبه از جمیع گناه نماید * یعنی ای خدا همچنین
که جسم من از اوساخ جسمانی پاک و مقدس گشت همچنین روح مرا
از اوساخ عالم طبیعت آنچه لایق در گناه احدیت نیست پاک و مقدس
۱۰ نما * و توبه رجوع از عصیان باطاعتست * انسان بعد از دوری و محرومی
توبه نماید و غسل کند * پس این غسل رمز است که ای خدا قلب مرا
طیب و ظاهر کن و از دوق محبت خویش پاک و مقدس نما * و حضرت
مسیح چون خواست این سنت جناب یوحنا را مجری بین عموم در آن
زمان بدارد لهذا خود حضرت این را جاری فرمود تا سبب تنبه خلق
۱۵ شود و ناموس که شریعت سابقه بود کامل گردد * و لو این سنت یوحنا
بود ولی فی الحقیقه غسل توبه بود * و این در شرائع الهیه جاری
نه اینکه مسیح احتیاج بغسل تعمید داشت بلکه چون در آن زمان
عمل مقبول ممدوح و عنوان بشارت ملکوت بود لهذا حضرت مجری
داشت * ولکن بعد فرمود که تعمید بآب عنصری نه بلکه تعمید
۲۰ بروح و آب باید * و در جای دیگر تعمید بروح و آتش فرمود * و مقصود
از آب در اینجا آب عنصری نه زیرا در جای دیگر تصریح بروح و آتش
میفرماید * و از این آتش معلوم گردد که آتش عنصری و آب عنصری
نیست زیرا تعمید بآتش محال است * پس روح فیض الهی است و ماء
۲۴ علم و حیات و نار محبة الله است * یعنی آب عنصری سبب پاکي قلب

انسان نشود بلکه آب عنصری جسم انسانرا پاک نماید * ولی آب آسمانی و روح که علم و حیاتست قلب انسانرا طیب و طاهر کند * یعنی آن قلب که از فیض روح القدس نصیب برد و مقدس گردد طیب و پاک شود * مقصد اینست که حقیقت انسان از اوساخ عالم طبیعت پاک و مقدس گردد اوساخ عالم طبیعت صفات قبیحه است غضب است شهوتست حب دنیا است تکبر است کذبست نفاقست تزویر است خود پرستی است و امثال ذلك * انسان از صولت نفس و هوی جز بتأییدات فیض روح القدس خلاص نشود * اینست که میفرماید تعمید بروح و آب و آتش لازم و واجب است * یعنی روح فیض الهی و ماء علم و حیات و نار محیة الله * و انسان باید باین روح و ماء و آتش تعمید یابد تا استفاضه از فیض ابدی کند و الا تعمید با آب عنصری را چه ثمر * ولی این تعمید آب رمز از توبه و استغفار از گناه بود * و در دور جمال مبارك این رمز را لزوم نه * زیرا حقیقت آن که تعمید بروح و محبة الله است مقرر و محقق *

۱۵ (ك) ضَرُورَتِ تَعْمِيْدِكَ

غسل تعمید موافقت و لازم یا آنکه نا موافق و غیر لازم

سؤال

این غسل تعمید یا موافق است و لازم یا آنکه نا موافق و غیر

لازم * در صورت اولی با وجود لزوم چگونه منسوخ شد

و در صورت ثانی با وجود عدم لزوم چگونه

یوحنا مجری داشت

جواب

تغییر اسوال در بیان مراتب و احوال : اما : لزوم ذاتی ممکن است

۲۴ و لزوم ذاتی از حقیقت اشیا انفکاک ندارد * مثلاً انفکاک حرارت

از آتش رطوبت از ماء شعاع از شمس محال و ممنوع است * زیرا لزوم ذاتی است * و چون تغیر و تبدل حال از لوازم ممکناتست لهذا احکام نیز بسبب تبدل و تغیر زمان تبدیل شود * مثلاً در زمان موسی مقتضی و مناسب حال شریعت موسوی بود * و چون در زمان حضرت مسیح آن حال تبدل و تغیر یافت بقسی که دیگر شریعت موسوی مناسب و موافق عالم انسانی نبود لهذا نسخ گردید * چنانچه حضرت روح سبت را شکست و طلاقرا حرام فرمود * و بعد از حضرت مسیح حواریون اربعه من جمله بطرس و پولس حیوانات محرمة تورات را تحلیل کردند ماعدای لحم مخنوق و قرابین اصنام و خون و همچنین زنا ۱۰ این احکام اربعه را باقی گذاشتند * بعد بولس لحم مخنوق و ذبائح اصنام و دم را نیز حلال نمود * و تحریم زنا را باقی گذاشت چنانکه بولس در آیه چهاردهم از فصل چهاردهم از رساله خود باهل رومیه مینویسد « من میدانم و معتقدم بر ب مسیح که هیچ چیز نجس العین نیست بلکه هر چیز نجس است بجهت آنکس که نجس میشود ، و همچنین در آیه ۱۵ پانزدهم از فصل اول از رساله بولس بطیطوس مذکور * جمیع اشیا بجهت پاکان پاکست و از برای ناپاک چیزی پاک نیست * زیرا آنان کل نجسند حتی عقول و ضمائر شان ، حال این تغیر و تبدل و نسخ بجهت آن بود که عصر مسیح قیاس بعصر موسی نمیشد بلکه حال و مقتضی بکلی تغیر و تبدل یافت * لهذا آن احکام منسوخ گردید * زیرا وجود ۲۰ عالم مانند انسانیت و انبیا و رسل الهی طبیبان حاذق * شخص انسانی بر حالت واحده نمائند امراض مختلفه عارض گردد و هر مرضی را علاجی مخصوص * پس طبیب حاذق هر علل و مرض را معالجه واحده نماید بلکه بمقتضای اختلاف امراض و احوال ادویه و علاج را تغیر دهد زیرا بر این شخص مرض هائل از حرارت عارض بود فلا بد طبیب ۲۵ حاذق ادویه بارده داد و چون وقتی دیگر مزاج این شخص منقلب شد

حرارت برودت تبدیل گشت * لابد طیب حاذق ادویه بارده را
 نسخ نمود و ادویه حاره تجویز نمود * و این تغییر و تبدیل از مقتضای
 حال مریض است و بر حذاقت طیب دلیل جلیل * مثلاً ملاحظه نمائید
 آیا شریعت تورات در این عصر و زمان ممکن الاجراست لا والله بلکه
 ۵ مستحیل و محالست * پس لابد خداوند متعال آن شریعت تورات را
 در زمان مسیح نسخ فرمود * و همچنین ملاحظه نمائید که غسل تعمید
 در زمان یوحنا المعمدان سبب تذکر و تنبه نفوس بود تا از جمیع
 گناهان توبه نمایند و منتظر ظهور ملکوت مسیح گردند * اما
 در این ایام در آسیا قاتولیک و ارتودکس اطفال شیر خوار را در این
 ۱۰ آب مخلوط بروغن زیتون غوطه دهند بقسی که بعضی اطفال از این
 زحمت مریض گردند * و در وقت تعمید بلرزند و مضطرب شوند
 و در جای دیگر آب تعمید قیس پیشانی باشد * و اطفال چه شق اول
 و چه شق ثانی بهیچوجه احساس روحانی ندارند * پس چه ثمری از این
 حاصل بلکه سائر ملل تعجب و استغراب نمایند که این طفل رضیع را
 ۱۵ چرا در این آب غوطه دهند نه سبب تنبه طفل است و نه سبب ایمان
 و نه سبب ایقاز مجرد یک عادت است که مجری میدارند * اما در زمان
 یوحنا المعمدان چنین نبود بلکه حضرت یوحنا ابتدا نفوس را نصیحت
 میفرمود و بتوبه از گناه دلالت میکرد و بانتظار ظهور مسیح تشویق
 مینمود * هر نفسی که غسل تعمید می یافت در نهایت تضرع و خشوع
 ۲۰ توبه از گناه میکرد و جسد خویش را نیز از اوساخ ظاهری طیب
 و ظاهر مینمود * و در کمال اشتیاق شب و روز آنآ فآنا منتظر ظهور
 مسیح بود و دخول در ملکوت روح الله * باری مقصود اینست که
 تغییر و تبدیل احوال و انقلاب مقتضیات قرون و اعصار سبب نسخ
 شرایع گردد * زیرا زمانی آید که آن احکام موافق و مطابق احوال نباشد
 ۲۵ ملاحظه نمائید که مقتضیات قرون اولی با مقتضیات قرون وسطی

بامقتضیات قرون اخیرہ چه قدر متفاوتست ممکن است الآن کہ احکام قرون اولی در این قرون اخیرہ جاری گردد * واضح است کہ ممتنع و محال است * و همچنین بعد از قرون کثیرہ کہ بگذرد مقتضای قرون حالہ موافق قرون آتیہ نباشد و لا بد از تغیر و تبدیل است * در اورپا احکام متصلاً تغیر و تبدیل کند چه بسیار حکم کہ در سنین سابقہ در قوانین و نظامات اورپا موجود بود و حال منسوخ گشتہ این تغیر و تبدیل بجهت تبدل و تغیر افکار و احوال و اطوارست و بدون این سعادت عالم بشریہ مختل * مثلاً حکم تورات است کہ اگر سبت را کسی بشکند حکم قتل است بلکہ دہ حکم قتل در تورات است ۱۰ حال در قرون حالہ ممکن است این احکام اجرا گردد واضح است کہ ممتنع و مستحیل است * لهذا تغیر و تبدل یافت * و این تبدل و تغیر احکام دلیل کافی بر حکمت بالغہ الہیہ است * در این مسأله تعمق لازمست و سبب لائح و واضح * ملوبی للمتفکرین *

۲۱ (کا) نازِ خَمینِ مَرزِ اِخْتِیابِ

سوءال

۱۵

حضرت مسیح میفرماید * منم آن نازی کہ از آسمان نازل شد و هرکس از این نان تناول نماید ابداً نمیرد * مقصود از این بیان چه *

جواب

مقصد از این نان مائده آسمانی و کالات الہی است یعنی هرکس ۲۰ از این مائده تناول نماید یعنی اکتساب فیض الہی کند و اقتباس انوار رحمانی کند و از کالات من نصیب برد حیات ابدی یابد * مقصد از خون نیز روح حیانت و آن کالات الہی و جلوه ربانی و فیض ۲۳ صمد بیسب = ریز بیسب = را = ناز = ناز = ناز = ناز = ناز = ناز =

حیاتیرا از خون اکتساب نماید * در انجیل یوحنا در فصل ششم آیه بیست و ششم میفرماید * بشما میگویم که مرا میطلبید نه بسبب معجزاتی که دیدید بلکه بسبب آن نان که خوردید و سیر شدید * این واضح است که نانی که حواریون خوردند و سیر شدند فیوضات آسمانی بود * زیرا در آیه سی و سوم در فصل مذکور میفرماید * زیرا که نان خدا آنست که از آسمان نازل شده بجهان حیات بخشد * این معلوم است که جسد مسیح از آسمان [نازل] نشد از رحم مریم آمد * و آنچه از آسمان الهی نازل گردید روح مسیح بود * و چون یهود گمان کردند که مقصد حضرت جسد است لهذا اعتراض کردند * چنانکه در آیه ۱۰

چهل و دوم از فصل مذکور میفرماید و گفتند آیا این عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادر او را میشناسیم * پس چگونه میگوید که از آسمان نازل شده ام * ملاحظه نمائید که چگونه واضح است که مقصود حضرت از نان آسمانی روح حضرتست و فیوضات و کمالات و تعلیمات او چنانکه در آیه شصت و شش از فصل مذکور بیان میفرماید * روح است که زنده میکند و اما از جسد فائده نیست * * پس واضح شد که روح مسیح نعمت آسمانی بود که از آسمان نازل و هر کس از این روح استفادیه نماید یعنی تعالیم آسمانی گیرد حیات ابدیه یابد * اینست که در آیه سی و پنجم میفرماید عیسی بایشان گفت من نان حیات هستم کسی که اقبال بمن نماید هرگز گرسنه نشود * و هر کس بمن ایمان آورد هرگز تشنه نگردد * ملاحظه کنید که خوردن را باقبال و نوشیدن را با ایمان توضیح میفرماید * پس واضح و محقق گردید که مائده آسمانی فیوضات رحمانیه و تجلیات روحیه و تعالیم سمائیه و معانی کلیه حضرت مسیح است و خوردن عبارت از اقبال و نوشیدن کنایه از ایمانست زیرا حضرت را يك جسد عنصری بود و يك جسد آسمانی * جسد عنصری مصلوب شد * اما جسد آسمانی حی و باقی و سبب حیات جاودانی * جسد

عنصری طبیعت بشری بود و جسد آسمانی طبیعت رحمانی * سبحان الله
 بعضی تصور چنان نمایند که نان قربان حقیقت حضرت مسیح است
 و لاهوت و روح القدس حلول در آن نموده و موجود است * و حال
 آنکه چون قربان تناول شود بعد از دقیقه چند فاسد محض گردد
 و تغییر کلی یابد * پس چگونه چنین وهمی را تصور توان نمود استغفر
 الله عن هذا الوهم العظيم * خلاصه مقال آنکه بظهور حضرت مسیح
 تعالیم مقدسه که فیض ابدیست منتشر شد و انوار هدایت ساطع گشت
 و روح حیات بمحققان انسانیه مبذول گردید * هر کس هدایت یافت
 زنده شد و هر کس گمراه ماند بموت ابدی گرفتار گردید * و آن نان
 ۱۰ که از آسمان نازل شد جسد ملکوتی حضرت مسیح بود و عنصر
 روحانی او که حضرات حواریون از آن تناول نمودند و حیات ابدیه
 یافتند * حواریون از دست حضرت مسیح بسیار غذا خورده بودند
 چرا عشاء ربانی امتیاز یافت * پس معلوم شد که مراد از نان آسمانی
 این نان عنصری نه بلکه مقصد مائده الهیه جسد روحانی حضرت
 ۱۵ مسیح بود * و آن فیوضات ربانیه و کمالات رحمانیه بود که حواریون
 نصیب یافتند و از آن سیر گشتند و همچنین ملاحظه کنید که در وقتی
 که حضرت مسیح نازا برکت دادند و فرمودند این جسد منست
 و بحواریون عنایت فرمودند حضرت مسیح در نزد حواریون مشخص
 و معین و مجسم و موجود بودند منقلب بنان و خمر نشدند اگر منقلب
 ۲۰ بنان و خمر شده بودند باید دیگر در آن وقت در نزد حواریون
 حضرت مسیح مجسم مشخص معین نماند * پس معلوم شد که
 این نان و خمر رمزی بود و آن عبارت از آب بود که
 فیوضات و کمالات من بشاها داده شده * و چون
 از این فیض مستفیض شدید حیات ابدیه یافتید

و از مائده آسمان برساند در ۱۰۶ * *

۲۲ (ب) سؤال الفجر في جوابك

سؤال

معجزاتی در حق حضرت مسیح روایت شده است * این روایات
 فی الحقیقه بحسب معنی لفظی تلقی گردد یا آنکه معانی دیگر دارد
 * زیرا بنوع صحیح ثابت است که ماهیت اشیا منقلب نگردد *
 و جمیع کائنات در تحت قانون کلی و نظامیست که ابدآ تخلف نناید لهذا
 خارق قانون کلی ممکن نه *

جواب

مظاهر مقدسه الهیه مصدر معجزاتند و مظهر آثار عجیبه * هر امر
 ۱۰ مشکلی و غیر ممکنی از برای آنان ممکن و جایز است * زیرا بقوتی
 خارق العاده از ایشان خارق العاده صدور یابد و بقدرتی ما وراء
 طبیعت تأثیر در عالم طبیعت نمایند * از کلمات امور عجیبه صادر شده
 ولی در کتب مقدسه اصطلاح مخصوصی موجود * و در نزد آنان این
 معجزات و آثار عجیبه اهمیتی ندارد حتی ذکرش نخواهند زیرا اگر این
 ۱۵ معجزات را برهان اعظم خوانیم دلیل و حجت از برای حاضرینست نه
 فائین مثلاً اگر از برای شخص طالب خارج از حضرت موسی و حضرت
 مسیح آثار عجیبه روایت شود انکار کند و گوید از بهانه بتواتر یعنی
 بشهادت خلق کثیر آثار عجیبه روایت شده است و در کتب ثبت
 گشته * برهن از برهمنیک کتاب آثار عجیبه نوشته * پس طالب بگوید
 ۲۰ از کجا بدانیم یهود و نصاری راست گویند و برهن دروغ گویند هر
 دو روایت است و هر دو خبر متواتر و هر دو مدون در کتاب * هر
 يك را احتمال وقوع و سند بر شرح ترازد * و دیگران حنا * آگ
 ۲۳ راست است هر دو راست اگر قبول شود هر دو را باید قبول نمود

لذا برهان نمیشود * پس معجزات اگر از برای حاضرین برهانت
از برای غائبین برهان نیست * امام در یوم ظهور اهل بصیرت جمیع
شؤونات مظهر ظهور را معجزات یابند زیرا ممتاز از مادونست * همین
که ممتاز از مادونست معجزه محض است * ملاحظه نمائید که حضرت
* مسیح فرید و وحید من دون ظهیر و معین و بدون سیاه و لشکر
در نهایت مظلومیت در مقابل جمیع من علی الارض علم الهی بلند نمود
و مقاومت کرد * و جمیع را عاقبت مغلوب نمود و لو بظاهر مصلوب
گردید * حال این قضیه معجزه محض است ابدأ انکار نتوان نمود
دیگر در حقیقت حضرت مسیح احتیاج برهان دیگر نه * و این
۱۰ معجزات ظاهره در نزد اهل حقیقت اهمیت ندارد * مثلاً اگر کوری
بینا شود عاقبت باز کور گردد * یعنی بمیرد و از جمیع حواس و قوی
محروم شود لهذا کور بینا کردن اهمیتی ندارد * زیرا این قوه بالمال
مختل گردد * و اگر جسم مرده زنده شود چه ثمر دارد زیرا باز بمیرد
اما اهمیت در اعطای بصیرت و حیات ابدیست * یعنی حیات روحانی
۱۵ الهی زیرا این حیات جسمانی را بقائی نه و وجودش عین عدم است * مثل
اینکه حضرت مسیح در جواب یکی از تلامیذ میفرماید که بگذار
مرده را مردها دفن کنند زیرا مولود از جسد جسد است و مولود
از روح روح است * ملاحظه کنید نفوسی که بظاهر بجمم زنده
بودند آنرا مسیح اموات شمرده * زیرا حیات حیات ابدیست و وجود
۲۰ وجود حقیقی لهذا اگر در کتب مقدسه ذکر احیای امواتست مقصد
اینست که بحیات ابدیه موفق شدند * و یا آنکه کور بود بینا شد
مقصد از این بینائی بصیرت حقیقیه است و یا آنکه کور بود شنوا شد
مقصد آنکه گوش روحانی یافت و بسمع ملکوتی موفق گشت * و این
بنص انجیل ثابت شده که حضرت مسیح میفرماید که اینها مثل
۲۵ آنانند که اشعیا گفته * اینها چشم دارند اما نمیبینند گوش دارند

لکن نشوند * و من آنها را شفا دهم * و مقصد این نیست که مظاهر ظهور عاجز از اجرای معجزاتند زیرا قادر هستند لکن نزدشان بصیرت باطنی و گوش روحانی و حیات ابدی مقبول و مهم است * پس در هر جایی از کتب مقدسه که مذکور است کور بود بیناشد * مقصد اینست که کور باطن بود بصیرت روحانی ظاهر شد و یا جاهل بود عالم شد و یا غافل بود هشیار گشت و یا ناسوتی بود ملکوتی شد * چون این بصیرت و سماع و حیات و شفا ابدیست لهذا اهمیت دارد و الا حیات و قوای حیوانی را چه اهمیت و قدر و حیثیتی * مانند اوهام در ایام معدوده منتهی گردد * مثلاً اگر چراغ خاموشی روشن شود باز خاموش گردد * ولی چراغ آفتاب همیشه روشن است این اهمیت دارد

۲۳ (تج) سؤال از ویلیام بیچر

سؤال

مقصود از قیام مسیح بعد از سه روز چه بود *

جواب

۱۵ قیام مظاهر الهیه بجمد نیست جمیع شئونات و حالات و اعمال و تأسیس و تعلیم و تعبیر و تشبیه و ترتیب ایشان عبارت از امور روحانی و معنویست تعلق بجهانیات ندارد * مثلاً مسأله مسیح از آسمان آمد این مطلب در مواقع متعدده از انجیل مصرح است که ابن انسان از آسمان آمد * و ابن انسان در آسمانست و با آسمان رود چنانکه در فصل ۲۰ ششم آیه سی و هشتم از انجیل یوحنا میفرماید * « زیرا من از آسمان آمدم » و همچنین در آیه چهل و دوم میفرماید که « گفتند آیا این شخص یسوع بن یوسف نیست که پدر و مادر او را میشناسیم چگونه ۲۳ میگوید من از آسمان آمدم » و همچنین در انجیل یوحنا در فصل سیم

آیه سیزدهم میفرماید « و کسی با آسمان نرفت مگر کسی که از آسمان آمد
 ابن انسان آنکه در آسمانست ، ملاحظه کنید که میگوید ابن انسان
 در آسمان است و حال آنکه حضرت آن وقت در زمین بودند * و همچنین
 ملاحظه کنید که صراحة میفرماید مسیح از آسمان آمده است و حال
 آنکه از رحم مریم بود و جسم حضرت از مریم تولد یافت * پس واضح
 شد که مقصد از این عبارت که میفرماید ابن انسان از آسمان آمد
 امریست معنوی نه ظاهری روحانیست نه جسمانی * یعنی هر چند حضرت
 مسیح بظاهر از رحم مریم تولد یافت ولی فی الحقیقه از آسمان مرکز
 شمس حقیقت عالم الهی ملکوت رحمانی آمد * و چون واضح شد که
 ۱۰ مسیح از آسمان روحانی ملکوت الهی آمد * پس مقصود از غیوبت
 مسیح در زیر زمین سه روز نیز امری معنویست نه ظاهری * و همچنین
 قیام مسیح از بطن ارض نیز امریست معنوی و کیفیتی است روحانی
 نه جسمانی * و همچنین صعود مسیح با آسمان آن نیز امریست روحانی
 نه جسمانی * و گذشته از این بیان ابن انسان ظاهری فنا یافت و محقق
 ۱۵ گشته که فضای نامتناهی و فارغ و خالی و جولانگاه نجوم و کواکب
 نامتناهی است لهذا بیان میکنیم که قیام مسیح عبارت از اینست که
 حضرات حواریین بعد از شهادت حضرت مسیح مضطرب و پریشان
 شدند حقیقت مسیحیه که عبارت از تعالیم و فیوضات و کمالات و قوه
 روحانیه مسیحیه است دو سه روز بعد از شهادت خفی و مستور شد
 ۲۰ جلوه و ظهوری نداشت بلکه حکم مفقود یافت * زیرا مؤمنین عبارت
 از نفوس متعدده بودند و آنان نیز مضطرب و پریشان * امر حضرت
 روح الله مانند جسم بی جان شد * و چون بعد از سه روز حضرات
 حواریون ثابت و راسخ گشتند و بر خدمت امر مسیح قیام نمودند
 و مصمم بر آن شدند که تعالیم الهی را ترویج کنند و وصایای مسیح را
 ۲۵ مجری دارند و قیام بر خدمت مسیح کردند * حقیقت مسیح باره نمود

وفیض مسیح آشکار گشت و شریعت مسیح جان یافت و تعالیم و وصایای مسیح ظاهر و آشکار گردید * یعنی امر مسیح مانند جسد بی جانی بود * جان و فیض روح القدس احاطه نمود * اینست معنی قیام مسیح و این قیام حقیقی بود * و چون قیس ها معنی انجیل را تفهیمیدند و بر رمز پی بردند لهذا گفتند که دین مخالف علم است و علم معارض دین * زیرا از جمله این مسأله صعود حضرت مسیح با جسم عنصری باین سمای ظاهری مخالف فنون ریاضی بود و لکن چون حقیقت مسأله آشکار گردد و این رمز بیان شود بهیچ وجه علم معارضه نماید بلکه علم و عقل تصدیق نماید *

۲۴ (کد) سَوَالُ الرَّجُلِ رُوحَ الْقُدُسِ

سؤال

روح القدس که حلول کرد بر حواریین در انجیل مذکور آیا این بیجه نحو بوده است و چه معنی دارد *

جواب

۱۵ این حلول روح القدس نه مثل حلول هوا در جوفه انسان است * این تعبیر و تشبیه است نه تصویر و تحقیق بلکه مقصد مثل حلول آفتاب در مراآت * یعنی تجلی او ظاهر شود * حواریون بعد از صعود مسیح مضطرب شدند آراء و افکار شان متشتت و مختلف شد بعد ثابت و متحد گشتند * و در عید عنصره مجتمع شدند و منقطع گشتند چشم از خود پوشیدند و از راحت و مسرت این جهان گذشتند و جسم و روح را فدای جانان نمودند * ترك خانمان گفتمند و بی سر و سامان گشتند حتی هستی خویشرا فراموش نمودند * پس تأیید الهی رسید و قوت روح القدس ظاهر گشت و روحانیت مسیح ظاهر گردید و محبة الله ۲۴ زمام از دست برد * آنروز مؤید شدند و هر کس بجهت تبلیغ امر الله

بطرفی توجه کرد و زبان بحجت و برهان گشود * پس حلول روح القدس عبارت از اینست که منجذب بروح میحاشی شدند و استقامت و ثبوت یافتند و بروح محبة الله حیات جدید حاصل نمودند و حضرت مسیح را زنده و معین و ظهیر دیدند * قطره بودند دریا شدند * پشه بودند عقاب * سما گشتند ضعیف بودند قوی شدند * مثل آنها مثل آئینه ها بود که در مقابل آفتاب آید البته پرتو و انوار در آن آشکار گردد *

۲۵ (ک) سَوَالُ قَضِيَّةِ رُوحِ الْقُدُسِ

چه چیز است

جواب

۱۰ مقصود از روح القدس فیض الهی است و اشعه ساطعه از مظهر ظهور زیرا شماع آفتاب حقیقت مرکزش مسیح بود و از این مرکز جلیل حقیقت مسیح فیض الهی بر سائر مرایا که حقایق حواریون بود اشراق نمود * مقصود از حلول روح القدس بر حواریین اینست که آن فیض جلیل الهی تجلی و افاضه بر حقایق حواریین نمود و الا دخول و خروج و نزول و حلول از خواص اجسامست نه ارواح * یعنی حقائق محسوسه را دخول و حلول است نه لطائف معقوله را و حقائق معقوله مثل عقل و حب و علم و تصور و فکر آنرا دخول و خروج و حلولی نیست بلکه عبارت از تعلق است * مثلاً علم که عبارت از صورت حاصله عندالعقل است آن امریست معقول * و دخول و خروج در عقل ۲۰ امر موهوم بلکه تعلق حصولی دارد مانند صور منطبعه در آینه پس چون ثابت و مبرهن است که حقایق معقوله را دخول و حلولی نیست البته روح القدس را صعود و نزول و دخول و خروج و سرج و حلول ممتنع و محالست * نهایت اینست که روح القدس مانند آفتاب جلوه در مرآت نمود * و در بعضی مواضع از کتب مقدسه مذکور

میشود * و مقصد شخص است مثل آنکه در مخاطبات و مکالمات مصطلح است که فلان شخص روح مجسم است و حمیت و مروت مشخصه * در این مقام نظر بزجاج نیست بلکه نظر بسراج است چنانکه در انجیل یوحنا در ذکر موعود بعد حضرت مسیح در فصل شانزدهم آیه دوازدهم میفرماید * و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم بشما بگویم لکن الآن طاقت تحمل آنها را ندارید و لکن چون او یعنی روح راستی آید شمارا بجمیع راستی هدایت خواهد کرد * زیرا که از نفس خود تکلم نباید بلکه با آنچه شنیده است سخن خواهد گفت * حال بدقت ملاحظه نمائید که ازین عبارت * زیرا از نفس خود تکلم نباید بلکه با آنچه شنیده است سخن خواهد گفت * معلوم میشود که این روح راستی انسانی مجسم است که نفس دارد و گوش دارد که استماع مینماید و لسان دارد که نطق میکند * و همچنین بحضرت مسیح روح الله اطلاق میشود مثل اینکه سراج گوئی و مراد سراج بازجاج است *

۲۶ (ک) سَوَالُ الْجَمْعِيَّةِ فِي الْمَسِيحِ

دیوم دینونت

جواب

۱۵

در کتب مقدسه مذکور است که مسیح دوباره آید و بعلاماتی مشروط است هر وقتی که آید بآن علامات آید * از جمله علامات اینکه آفتاب تاریک گردد و ماه نور ندهد و ستارگان آسمان بر زمین فرو ریزند در آن وقت جمیع طوائف زمین ناله و حنین کنند آنگاه علامت پسرانسان در آسمان پدید گردد و ببینند که این انسان بر ابر سوار با قوت و جلال عظیم میآید * تفسیر این آیات را جمال مبارک در رساله ایتقان مشروحاً فرموده اند احتیاج بتکرار نیست بآن مراجعت کنید * معانی

۲۲

آن کلمات را ادراک خواهید نمود * و حال من نیز چند کلمه در این خصوص صحبت میدارم و آن اینکه مسیح در آمدن اول نیز از آسمان آمد چنانچه مصرح در انجیل است * حتی خود حضرت میفرماید ابن انسان از آسمان آمد و ابن انسان در آسمان است و با آسمان صعود نماید جز آن کسی که از آسمان آمد * این مسلم در نزد عموم است که مسیح از آسمان آمد و حال آنکه بحسب ظاهر از رحم مریم آمد * همچنانکه در دفعه اولی و فی الحقیقه از آسمان آمد ولو بحسب ظاهر از ارحام آمد * همچنین در مجیء ثانی نیز بحقیقت از آسمان آید ولو بظاهر از ارحام آید و شروطی که در انجیل بجهت مجیء ثانی مسیح مذکور همان شروط ۱۰ در مجیء اول مصرح چنانکه از پیش گذشت * در کتاب اشعیا خبر میدهد که مسیح شرق و غرب را فتح خواهد نمود و جمیع ملل عالم در ظل مسیح خواهند آمد و سلطنت مسیح تشکیل خواهد گردید و از مکان غیر معلوم خواهد آمد * و خطا کاران دینونت خواهند یافت و عدالت چنان مجری خواهد گشت که گرگ و بزه و پلنگ و بزغاله ۱۵ و مار و طفل شیر خواره در یک چشمه و یک چمن و یک آشیانه اجتماع خواهند نمود * مجیء اول نیز مشروط باین شروط بود و حال آنکه بحسب ظاهر هیچیک از این شروط وقوع نیافت لهذا یهود اعتراض بر مسیح کردند * و استغفر الله مسیح را مسیح خواندند و هادم بنیان الهی شمردند و مغرب سبت و شریعت دانستند و فتوی بر قتلش دادند ۲۰ و حال آنکه شروط کلا و طراً معانی داشت * ولی یهود بی معانی آن بردند * لهذا محتجب گشتند و همچنین مجیء ثانی مسیح بر این منوال است * علام و شروطی که بیان شده جمیع معانی دارد نه بحسب ظاهر اگر بحسب ظاهر باشد از جمله میفرماید جمیع نجوم بر روی زمین سقوط نمایند نجوم بی پایان و بی شمار است و فناء در نزد ریاضیون حالیه ثابت ۲۵ محقق گشته که جرم سمس تمسیناً تریب یا ...

از ارض است و هر يك از این نجوم ثوابت هزار مرتبه اعظم از شمس
 اگر این نجوم سقوط بر روی زمین نماید چگونه در زمین محل یابد
 مانند این است که هزار میلیون جبال مثل جبل جمالا یا بر روی دانه
 خردلی افتد * این قضیه عقلاً و فناً بلکه بالبداهة از ممتنعاست
 * نه ممکنات * و از این عجبترا آنکه مسیح میفرماید من شاید بیایم و شما
 هنوز در خوابید * زیرا آمدن این انسان مثل آمدن دزد است شاید
 دزد در خانه است و صاحب خانه خبر ندارد * پس واضح و مبرهن
 گشت که این علامات معنی دارد مقصود بظاهر نیست و معانی
 در کتاب ایتقان مفصل بیان شده است بآن مراجعت نمائید *

۲۷ (ک) سِئَالُ الثَّلَاثِ

مقصود از ثلاث و اقانیم ثلاثة چه چیز است *

جواب

حقیقت الوهیت که منزّه و مقدس از ادراک کائنات است و ابداً بتصور
 اهل عقول و ادراک نیاید و مبرا از جمیع تصورات * آن حقیقت ربانیه
 ۱۵ تقسیم قبول نماید * زیرا تقسیم و تعدد از خصائص خلق است که
 ممکن الوجود است نه از عوارض طارئه بر واجب الوجود * حقیقت
 الهیه مقدس از توحید است تا چه رسد بتعدد * و آن حقیقت ربوبیت را
 تنزل در مقامات و مراتب عین نقص و منافی کمال و ممتنع و محال * همواره
 در علو تقدیس و تنزیه بوده و هست * و آنچه ذکر میشود از ظهور
 ۲۰ و اشراق الهی مقصد تجلی الهی است نه تنزل در مراتب وجود * حق
 کمال محض است و خلق نقصان صرف حق را تنزل در مراتب وجود
 اعظم نقائص است * ولی ظهور و طلوع و شروقش مانند تجلی آفتاب است
 ۲۳ در آینه لطیف صافی شفاف * جمیع کائنات آیات باهرات حق هستند

مانند کائنات ارضیه که شعاع آفتاب بر کل تاییده * ولی بردشت
 و کوهسار و اشجار و اثمار همین پرتوی افتاده که نمود ارگشته و پرورش
 یافته و بنتیجه * وجود خویش رسیده * اما انسان کامل بمنزله مرآت
 صافیه است آفتاب حقیقت بجمیع صفات و کمالات در آن ظاهر و آشکار
 ۵ گردیده لهذا حقیقت مسیحیه يك آئینه صاف شفافی بوده که در نهایت
 لطافت و پاکی بود لهذا شمس حقیقت ذات ألوهیت در آن آئینه تجلی
 فرمود و نورانیت و حرارتش در آن نمودار گشت * اما شمس از علو
 تقدیس و سماه تزیه تنزل ننمود و در آئینه منزل و مأوی نکرد بلکه
 بر علو و سمو باقی و برقرار است * ولی در آئینه بجهال و کمال جلوه نمود
 ۱۰ و آشکار گشت * حال اگر گوئیم که آفتاب در دو آئینه یکی مسیح
 و دیگری روح القدس مشاهده نمودیم * یعنی سه آفتاب مشاهده کردیم
 یکی در آسمان و دو دیگر در زمین صادقیم * و اگر بگوئیم يك
 آفتابست فردانیت محض است شريك و مثیلی ندارد باز هم صادقیم
 خلاصه کلام اینست که حقیقت مسیحیه مرآت صافیه بود و شمس
 ۱۵ حقیقت یعنی ذات احدیت بکالات و صفات نامتناهی در آن آئینه
 ظاهر و باهر * نه اینکه آفتاب که ذات ربانیت تجزی و تعدد یافته بلکه
 آفتاب آفتاب واحد است ولی در مرآت ظاهر * اینست که مسیح
 میفرماید الأب فی الابن یعنی آن آفتاب در این آئینه ظاهر و آشکار است
 روح القدس نفس فیض الهی است که در حقیقت مسیح ظاهر
 ۲۰ و آشکار گردید بنوت مقام قلب مسیح است و روح القدس مقام روح
 مسیح * پس ثابت و محقق گردید که ذات ألوهیت وحدت محض است
 و شبیه و مثیل و نظیر ندارد * و مقصود از اقانیم ثلاثة اینست والا
 اساس دین الله بر مسأله غیر معقوله است که ابدأ عقول تصور آن
 نتواند و آنچه را عقول تصور نتواند چگونه مکلف باعتقاد آن گردد
 ۲۵ در عقل نگنجد تا صورتی از صور معقوله شود بلکه وهم عصب باشد

حال از این بیان واضح که مقصود از اقامت ثلاثه چه چیز است
و وحدانیت الهیه نیز ثابت گردید *

۲۸ (ع) **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقْوَاهُ**
وَالْحَقُّ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ
انجیل یوحنا

سؤال

• از آیه انجیل یوحنا * والآن تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده بهمان
جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم *

جواب

تقدم بر دو قسم است تقدم ذاتیست که مسبوق بعلت نباشد بلکه
وجودش بذاته باشد * مثلاً آفتاب که روشنایش بذاته است و در
۱۰ روشنایی محتاج بفیض کوکب دیگر نه * این را روشنایی ذاتی گویند
اما روشنایی ماه مقتبس از آفتاب است زیرا ماه در روشنایی محتاج
بآفتابست * پس آفتاب در روشنایی علت شد و ماه در روشنایی معلول
آن قدیم و سابق و متقدم و این مسبوق و متأخر * نوع ثانی قدم قدم
زمانیست و آن لا اول له است و حضرت کلمه الله مقدس از زمانست
۱۵ زمان گذشته و حال و آینده کل بالنسبه بحق يك سانسست * دیروز
و امروز و فردا در آفتاب نیست و همچنین تقدم از جهت شرفست * یعنی
اشرف مقدم بر شریفست * پس حقیقت مسیحیه که کلمه الله است البته
من حیث الذات والصفات والشرف مقدم بر کائناتست * و کلمه الله پیش
از ظهور در هیکل بشری در نهایت عزت و تقدیس بود و در کمال جلال
۲۰ و جمال در اوج عظمت خویش برقرار * و چون کلمه الله از اوج جلال
بحکمت حق متعال در عالم جسد اشراق نمود بواسطه جسد تعدی
۲۲ بر کلمه الله شد چنانچه در دست یهود افتاد و اسیر هر علوم و جهول

گردید و عاقبت مصلوب شد اینست که خطاب بحق مینماید که مرا از قید عالم جسد آزاد فرما و از این قفس برهان تا باوج عظمت و جلال صعود نمایم و آن عزت و تقدیس سابق پیش از عالم جسد یابم و در جهان باقی شادمانی کنم و بوطن اصلی عالم لامکان ملکوت پنهان صعود نمایم

۵ چنانکه ملاحظه کردید که حتی در عالم ملک یعنی انفس و آفاق بلکه نقطه تراب عظمت و جلال حضرت مسیح بعد از صعود ظاهر شد زمانی که در عالم جسد بود در تحت تحقیر و توهین اضعف اقوام عالم یعنی یهود بود و بر تارک مبارکش تاج خار سزاوار داشتند * اما بعد از صعود تاجهای مرصع جمیع ملوک خاضع و خاشع از تاج خار گردید

۱۰ بین که کلمه الله در آفاق نیز چه جلالی یافت *

۲۹ (کلمه) نَفْسِنَا بَدَنِنَا وَ كَلِمَتُنَا

از نفس ما بدنه ما و کلمه ما

بولس بگورت بیان

سوال

۱۵ در اصحاح بانزدم آیه بیست و دوم از رساله بولس بگورتوس مرقوم که همچنانکه در آدم کل مرده شوند در مسیح کل زنده گردند مقصد ازین عبارت چه *

جواب

بدانکه در انسان دو طبیعت است طبیعت جسمانی و طبیعت روحانی

۲۰ طبیعت جسمانی موروث از ادم است و طبیعت روحانی موروث از حقیقت کلمه الله * و آن روحانیت حضرت مسیح است طبیعت جسمانی از ادم تولد یافته * اما طبیعت روحانی از فیض روح القدس متولد شده

طبیعت جسمانی مصدر هر نقص است و طبیعت روحانی مصدر هر کمال * حضرت مسیح خود را فدا کرد تا خلق از نقائص طبیعت جسمانی

خلاص شوند و بفضائل طبیعت روحانیه متصف گردند * این طبیعت
 روحانیه که از فیض حقیقت رحمانیه تحقق یافته جامع جمیع کالاتست
 و بنفخه روح القدس پیدا شده * این طبیعت کالات الهیه است انوار است
 روحانیاتست هدایتست علویتست بلندی همت است عدالت است
 ۵ محبت است موهبت است مهربانی بجمیع خلق است خیر است حیانتاندر
 حیانت * این طبیعت روحانیه تجلی از اشراقات شمس حقیقت است
 مسیح مرکز روح القدس است و متولد از روح القدس است
 و بروح القدس مبعوث شده است و سلاله روح القدس است * یعنی
 حقیقت مسیحیه از سلاله ادم نیست بلکه زاده روح القدس است
 ۱۰ پس مقصد از ایه بدست و دوم اصحاح پازدم از رساله بولس باهل
 کورنتیان که میگوید و چنانکه در ادم همه میمیرند در مسیح نیز همه
 زنده خواهند گشت * اینست که بحسب اصطلاح ادم ابو البشر است
 یعنی ادم سبب حیات جسمانی نوع انسانی است * ابوت جسمانی دارد
 و نفس حی است ولی محیی نیست و حضرت مسیح سبب حیات روحانی
 ۱۵ بشر است و من حیث الروح ابوت روحانی دارد * ادم نفس حی است
 مسیح روح محیی است * این عالم جسمانی انسانرا قوای شهوانیست و از
 لوازم قوای شهوانی گناه است چونکه قوای شهوانی در تحت قانون
 عدل و حقانیت نیست * جسم انسان اسیر طبیعت است هر چه طبیعت
 حکم کند بمقتضای او حرکت نماید * پس ثابت شد که خطا در عالم
 ۲۰ جسمانی موجود مثل غضب حسد جدال حرص طمع جهل غرض فساد
 تکبر ظلم * جمیع این صفات بهیمی در خلقت انسانی موجود است
 انسانی که تربیت روحانی ندیده حیوانست مثل اهالی افریقا حرکات
 و سکنات و اخلاق آنان شهوانی محض است و بمقتضای طبیعت حرکت
 نمایند بدرجه که همدگر را بدرند و بخورند * پس معلوم شد که
 ۲۵ عالم جسمانی انسانی عالم گناه است * انسان در عالم جسمانی امتیاز

از حیوان ندارد هر گناهی از مقتضیات طبیعت است و این مقتضای طبیعت که از خصائص جسمانیست بالنسبه بحیوان گناه نیست ولی بالنسبه بانسان گناهست * حیوان مصدر نقائص است مثل غضب شهوت حسد حرص تعدی تعظم * یعنی جمیع اخلاق مذمومه در طبیعت حیوانست * اما این نسبت بحیوان گناه نیست اما بالنسبه بانسان گناه است و حضرت آدم سبب حیات جسمانی انسانست * اما حقیقت مسیح یعنی کلمه الله سبب حیات روحانیست روح محیی است یعنی جمیع نقائص که از مقتضای حیات جسمانی انسانست بتعلیم و تربیت آن روح مجرد بکالات انسانی مبدل گردد * پس حضرت مسیح روح محیی بود و سبب حیات روحانی کل * حضرت آدم سبب حیات جسمانی بود و چون عالم جسمانی انسان عالم نقائص است و نقائص عین ممانت لهذا بولس نقائص جسمانی را بموت تعبیر نمود * اما جمهور مسیحیین بر آنند که حضرت آدم چون از شجره ممنوعه تناول نمود خطا و عصیان کرد و نکبت و شامت این عصیان مسلسل در سلاله آدم موروث و برقرار شد * پس حضرت آدم سبب موت خلق گردید * این بیان بدیهی البطولانست زیرا معنی این بیان این است که جمیع خلق حتی انبیا و رسل بدون قصور و گناه محض آنکه سلاله آدم بودند بدون سبب مقصر و گناه کار گشتند و تا بوم قربانی مسیح در جحیم بعذاب الیم گرفتار بودند و این از عدالت الهیه بعید است * اگر آدم گناه کار بود حضرت ۲۰ ابراهیم را چه گناه * اسحق و یوسف را چه قصور موسی را چه خطا اما حضرت مسیح که کلمه الله بود و خویش را فدا کرد این دو معنی دارد معنی ظاهری و معنی حقیقی * معنی ظاهری اینست که چون حضرت مسیح را مقصد این بود که بامری قیام نماید که تربیت عالم انسانی و احیای بنی آدم و نورانیت عموم خلق بود و از قیام بعین امری عظیم که مخالف ۲۵ جمیع اهل عالم و مقاومت جمیع ملل و دولست البتہ نرون ۱۵۰ را .

جواب

در تورات مذکور که خداوند آدم را در جنت عدن نهاد تا عامل و حافظ باشد و فرمود که از جمیع درختان جنت تناول نما مگر شجره خیر و شر را و اگر تناول نمائی مبتلی بموت کردی تا آنکه میفرماید که خداوند آدم را بخواب انداخت * پس استخوانی از اضلاع او گرفت و او را زنی آفرید تا با او مؤانست نماید تا آنکه میفرماید مار زرا دلالت بر اکل شجره کرد و گفت که خداوند شما را از تناول این شجره بجهت این منع نمود تا چشمانتان گشوده نگردد و خیر و شر را ندانید پس حوا از شجره تناول نمود و با آدم داد او نیز موافقت کرد دید هاشان بیناشد و خود را برهنه یافتند و از برگ درخت ستر عورت نمودند ۱۰ پس بعتاب الهی معاتب گشتند * خدا با آدم گفت آیا از شجره ممنوعه تناول نمودی آدم در جواب گفت که حوا مرا دلالت کرد * پس خداوند عتاب بحوا نمود * حوا گفت که مار مراد دلالت کرد حیه ملامون شد و دشمنی بین مار و بین حوا و سلاله آنان حاصل گردید * و خداوند فرمود که انسان نظیر ماشد و بخیر و شر آگاه گشت شاید از شجره ۱۵ حیات تناول نماید و الی الابد باقی ماند و شجره حیات را خدا محافظه نمود * این حکایت را اگر بمعنی ظاهر عبارات مصطلح بین عوام گیریم در نهایت غرابت است و عقل در قبول و تصدیق و تصور آن معذور زیرا چنین ترتیب و تفصیل و خطاب و عتاب از شخص هوشمندی ۲۰ مستبعد است تا چه رسد بحضرت الوهیت * الوهیتی که این کون نامتناهی را در اکل صورت ترتیب داده و این کائنات نامتناهی را در نهایت نظم و اتقان و کمال آراسته * قدری تفکر لازم اگر ظواهر این حکایت را بشخص عاقلی نسبت دهند البته عموم عقلا انکار کنند که این ترتیب و وضع یقیناً از شخص عاقل صدور نیابد * لهذا این حکایت ۲۵ آدم و حوا و تناول شجره و خروج از جنت حیه را مندرجه از اساطیر